



ایمان فیلسوفان *

محمد رضا حکیمی **

چکیده:

در نوشته حاضر، نویسنده به صورت عمده دو مدعا را دنبال می‌کند و تلاش دارد که برای هر کدام شواهدی از تاریخ و مستندات منقول بیاورد. نخست اینکه ترجمه و رواج فلسفه‌های مختلف در جهان اسلام و در سده‌های آغازین تاریخ اسلام، ریشه در احساس عجز بیگانگان در برابر فلسفه توحیدی و توحید قرآنی این دین مبین و تلاشی هدفدار برای از کار انداختن آثار حیات بخش آموزه‌های و حیانی اسلام بود؛ تحلیل این حقیقت نیاز به بازخوانی تاریخ اسلام به خصوص در سه سده اول هجری دارد. مدعای دوم اینکه عموم دانشوران حوزه علوم معقول در جهان اسلام نخست، مسلمانانی سخت پایبند به اصول و ارزش‌های الهی اسلام بوده‌اند و سپس فیلسوف یا متکلم و مانند آن. بدین روی به استناد اعترافات و توصیه‌های آنان می‌توان بدین باور رسید که هیچکدام ایمان خود را از فلسفه‌های وارداتی نگرفته‌اند و جز از رهگذر آنچه از قرآن و سنت آموخته‌اند، به چیزی پایبندی نشان نداده‌اند.

کلیدواژه‌ها:

توحید، ایمان، فلسفه، قرآن، فیلسوف.

* این مقاله به کوشش و اهتمام دکتر عبدالله موحدی محب، بازنگاری شده است.

** فیلسوف و پژوهشگر اسلامی

فصلنامه

کاشان‌شناخت

شماره هفتم و هشتم

پاییز و زمستان 88

درآمد

یکی از مسائل بسیار مهم در حوزه‌های فرهنگ و شناخت برای مسلمانان- به ویژه در جهان کنونی- پرداختن به نوشتن تاریخ‌های تحلیلی و مستند، و حرکت در جهت تحلیل تاریخ اسلام، به خصوص در سه سده اول هجری است. می‌توان گفت، تاریخ‌نویسی تحلیلی و مستند، برای ما مسلمانان- اکنون- یکی از وظایف واجب، و یکی از عوامل بنیادین برای بیداری مسلمین و تحرک‌آفرینی در آنان است.

هیچ کس شک ندارد که امروزه- و از سال‌ها و سال‌ها پیش- چگونه ملت‌های مسلمان، اسیر چنگال استعمار بیدادگر مسیحی غربی، و استکبار سفاک جهانی‌اند!! و سرزمین‌های اسلامی- همواره- گامخوار دیوان و ددان به اصطلاح متمدن و مغولان عصر جدید است!!

اکنون... راه‌هایی چیست؟ بازشناسی تحلیلی تاریخ اسلام و حوادث گذشته، از جمله مسیحیت از کجا و از کی و چگونه و چرا در صدد برآمد تا با قرآن کریم مبارزه کند، که تا امروز نیز نزد این وحشیان انسانیت‌ستیز و فرهنگ‌سوز تمدن‌ناشناس و ادب‌ناموخته و تربیت‌نایافته، نشانه آن دیده می‌شود.

قرآن کریم که نازل شد و آیات آن گسترش یافت، و حقایق آن- در ابعاد اعتقادی، تربیت فردی و اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دفاعی و... - همه جا پرتو افکند، مسیحیت فعال در آن روزگار- از جمله در جزیره العرب- موجودیت خود را در خطر زوال دید، و کلیسا دریافت که با اعتقاد به «تثلیث» (سه خدایی = اقانیم ثلاثه) و فقدان «حکمت ربانی»، نمی‌تواند در برابر «توحید قرآنی» و گلبانگ توحید محمدی تاب بیاورد؛ حتی شخصی به نام «مرفیون»¹ (م ح 160م) مؤسس فرقه بزرگ «مرفیونیه» (ر.ک: دائرةالمعارف القرن العشرين، 455/8) که خواست به گونه‌ای اعتقاد مسیحی را تصحیح کند و قوام بخشد، موفقیت چندانی به دست نیاورد!!

مسیحیان و یهودیان، به دلیل تحریف‌هایی که به کتابشان راه یافت، و نیز به سبب اینکه آن کتاب‌ها پیوندی قطعی با آورندگان خود نداشت، حقیقت توحید

انبیایی را از دست دادند. آنان حکمت حقّه الهی نداشتند، و در مقابله با حکمت منزله محمدی و حقایق مرسله و حیانی مضمحل می‌شدند.

از این رو، در برابر حکمت یاد شده، خود را باختند، و با برنامه‌ریزی جدی و کوشش جهت‌دار، در صدد برآمدن تا با همکاری و هزینه‌گذاری خلفای عباسی (که اگرچه به نام اسلام و قرآن حکومت می‌کردند، اما از نشر تعالیم قرآنی و حقایق دین محمدی به وسیله ائمه آل محمد (ص) سخت نگران بودند، و نظام خلافت خود را در معرض همه گونه آسیب می‌دیدند) در برابر قرآن حکیم و نشر حکمت قرآنی و توحیدیات (الهیّات) قرآنی، چاره‌ای بیندیشند و سدی بسازند و رقیبی به میدان آورند!!

این موضوعات و وقایع- که به اشاره یاد می‌شود- حقایق مسلم تاریخ است که نباید بدون تحلیل بماند. چرا فلسفه یونانی و عرفان هندی و معرفت گنوسی، با پشتکار بسیار ترجمه شد، و به میان مسلمانان- حتی مساجد اسلامی- راه یافت، آن هم به دست مترجمان یهودی، مسیحی، زنادقه خرائی و... و با هزینه‌گذاری‌های بسیار کلان، به دست خلفای عباسی، از اموال ایتام مسلمین؟!

نه تنها مأمون عباسی (عفریت مستکبر، به نصّ معتبر «لوح») (اصول کافی، 527/1-528) در برابر بیت القرآن مدینه، در عراق بیت الحکمه ساخت، بلکه محققان تاریخ عصر مأمونی نوشته‌اند: «برمکیان دشمن اسلام و متظاهر به دین مسلمانی (که از آتشکده نوبهار بلخ، برای تخریب اسلام به بغداد آمده بودند، و اظهار مسلمانی کرده، به دربار عباسیان دشمن اهل بیت پیوستند)، نیز چندین بیت الحکمه ساختند!!» (عصر المأمون، 375/1) آیا اینان می‌خواستند، برای مسلمانان علم و دانش بیاورند؟! عقل هم (که آقایان ادعا می‌کنند) خوب چیزی است، و به کار انداختن آن مهم‌تر از داشتن آن است!!

در زمینه ضرورت پرداختن جدی و علمی به تحلیل تاریخ اسلام و حوادث آن، این‌جانب در کتاب مکتب تفکیک، 900 مسئله مهم را فهرست کرده‌ام- که خود، تشکیل دهنده یک دایرةالمعارف است- که باید- همه و همه- با دقیق‌ترین

روش علمی، مورد تحقیق و تحلیل و تبیین قرار بگیرد، و این حرکت علمی بر جای مانده مسلمانان انجام پذیرد.

آیا ما و فلسفه‌گرایان ما، نباید بفهمیم و بفهمند که نخستین حرکت و نهضت، در جهت رد و نقد فلسفه، و دست رد گذاشتن به سینه یونانیان و جهان‌شناسی یونانی، از حوزه اصحاب بزرگوار و تربیت یافته و اعتقادشناسی ائمه طاهرین (ع) آغاز گشت؟ چه بود که نخستین ردی که بر فلسفه نوشته شد، و آن را از بنیاد به خصوص در مهم‌ترین مسئله فلسفه یعنی توحید رد کرد، از حوزه حضرت امام صادق (ع) آغاز گشت و پرورده خاص آن امام معصوم و حجت کبری الهی، در حقایق اعتقادی مسائل الهی، یعنی جناب هشام ابن حکم بغدادی (م 170 ق)، کتاب الرد علی ارسطاطاليس فی التوحید را نوشت؟! (الفهرست، ص 355)

چرا شاگرد خاص حضرت امام ابوالحسن الرضا (ع) جناب فضل ابن شاذان نیشابوری (م 260 ق) که سلف شیعه او را «سید الطایفه» می خواندند، و پیش از یکصد کتاب درباره معارف مختلف ائمه (ع) تألیف کرد (و آیا کسی بهتر از این مرزبانان حقایق قرآنی و گنجوران تعالیم اوصیایی، مسائل الهی و اعتقادی را می شناخت و می شناسد؟!)، کتاب الرد علی الفلاسفة نوشت؟ (همان، ص 254) و چرا بسیاری دیگر از اصحاب ائمه معصومین، (در فاصله زمانی حضرت صادق ع تا حضرت امام حسن عسکری ع، یعنی حدود یک و نیم قرن)، با عنوان «الرد علی اصحاب المقالات»، ده‌ها رد بر فلسفه و مقالات فلسفی نوشتند، و فلسفه را در مباحث مختلف، مورد رد و انکار قرار دادند؟ شمار فراوانی از عناوین این آثار در فهرست شیخ طوسی (م 460 ق) و ابن ندیم (م 380 ق) ذکر شده است.

سپس - در عصر غیبت - چرا ستیغ ارفع و چکاد افرازنده تشیع (مخاطب به خطاب فراهمایون «الأخ السدید و الولی الرشید»...) (رجال کشی، ص 355) یعنی جناب شیخ مفید بغدادی (م 413 ق)، کتاب جوابات الفیلسوف فی الاتحاد و آثاری از این دست را نوشت (رجال النجاشی، ص 400) و چرا؟ و چرا؟

نیز چرا محققى در فلسفه تاریخ و مؤسس مبانى جامعه‌شناسى (پیش از امثال ویکو اسپانیایی و اوگوست کنت فرانسوی...)، که علل و معلولات حوادث تاریخی را- تا حدی- پیدا کرده، عوامل صعود و سقوط ملت‌ها را شرح داده است، و مقدمه تاریخ او (در 2 جلد)، در این باره مشهور است (و مآخذ استفاده کلان غربیان ناسپاس نمک‌شناس قرار گرفته است)، درباره فلسفه می‌گوید: «و ضررها فی الدین کثیر»؟! (مقدمه ابن خلدون، ص 1014-1015 و 1124)

این جانب در اینجا اشاره‌ای کردم گذرا... تا اذهان آزاد و تقلیدگسل را به حقیقت‌هایی سازنده توجه دهم، و خود- اکنون- قصد بیانی تفصیلی در این باره ندارم. در این نوشتار، همین اندازه می‌خواهم بگویم، که با همه تکرار و تأکید بر ضرورت جداسازی و تفکیک میان تعالیم ابدی الهی و افکار مخدوش بشری (که خردمندان عرصه‌های شناخت، و حماسه‌داران قرآنی، و مرزبانان تعالیم اوصیایی، هیچ‌گاه در این ضرورت تردید روا نمی‌دارند)، نباید ایمان فیلسوفان مسلمان را امری ساده گرفت... و تأثیر قرآن کریم بر اندیشه‌های اعتقادی آنان را کم‌اهمیت خواند؛ یعنی نباید فکر کرد فیلسوفان مسلمان، به گونه‌ای جدی، میان فلسفه «اختلافی و اوهامی»² بشری، و حقایق مرسله و حیانی فاصله نمی‌دیده‌اند، به افکار فلاسفه اعتقاد داشتند، و ایمانشان دایرمدار افکار و اوهام فلسفی بود، نه... هرگز...

این جانب به عنوان تشخیص‌های مستند خویش- می‌خواهم نظر خود را درباره مراتب ایمانی فیلسوفان مسلمان یادآوری کنم یعنی نشان دهم که به دلیل جدایی‌های قطعی و علمی و شناختی و استنادی مفاهیم فلسفی و عرفانی، از حقایق تعالیم قرآنی، و حکمت محمدی و معالم اوصیایی، فلاسفه مسلمان هیچ‌گاه اهمیت اعتقادی و باورهای ایمانی را فراموش نکرده و پشت نینداخته‌اند. در این باره باید تأمل کرد، باید از استنادهای درست به سود حقایق کمک گرفت و این مطلب را درک کرد که این اصرار فیلسوفان و فلسفه‌دانان بزرگ بر ایمان قرآنی، خود دلیل روشن و برهانی قاطع است بر تفکیک و ضرورت آن.

همین اعتقاد دینی و باور و حیانی فیلسوفان، نشانی است ره‌آموز از دریافت قطعی و نظر صائب آنان در این باره که قرآن و فلسفه و عرفان جدایی ندارند، آن هم جدایی مهم و مبنایی... دیگران هر چه بگویند و بنویسند، دلیل بر آن است که به راستی— و به صورتی درخور شناخت‌های ژرف‌نهاد— به حاق حقایق نرسیده‌اند، نه حقایق قرآنی، نه مطالب فلسفی و عرفانی.

اکنون در این مجال، از میان فلاسفه و فلسفه‌شناسان اسلامی، ده تن را— برای نمونه نه انحصار— یاد می‌کنیم و سخنانشان را می‌آوریم.

1. یعقوب ابن اسحاق کندی (م ح 260 ق)

کندی به «فیلسوف العرب» (فیلسوف اسلام) معروف است. او صاحب آثار بسیاری در فلسفه، علوم ریاضی، طبی، نجومی، موسیقی و... است که وسعت فکر و عظمت اندیشه او را نشان می‌دهد.

تقسیم او عقل را به «عقل فعال، عقل هیولایی، عقل بالفعل و عقل مستفاد»، در فلسفه اسلامی مورد استقبال واقع شده است.

باری این فیلسوف ریاضیدان تجربه‌گرا و جامع می‌گوید: «دلایل قرآنی، به دلیل قرآنی— الهی بودنشان، مطمئن‌تر، مقنع‌تر و یقینی‌ترند از دلایل فلسفی که بشری است.» (تاریخ فلسفه در اسلام، 600/1)

نیز می‌گوید: «علوم انبیا، موجز، روشن و سهل الوصول، و شامل همه مقصود است.» (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص 380)

در شرح زندگی و علت فوت او گفته‌اند: «مرضی در زانوهایش داشته است که آن را با خوردن شراب کهنه معالجه می‌کرده است، ولی بعداً از خوردن شراب توبه کرد، و این امر سبب شدت بیماری او شد و فوت کرد.» (دایرةالمعارف فارسی، ذیل کندی)

2. ابونصر فارابی (م 339 ق)

فارابی از فیلسوفان بزرگ است که «معلم ثانی» اش لقب داده‌اند. بعضی از آثار فارابی به زبان‌های آلمانی، فرانسوی و اسپانیایی ترجمه شده و مورد استفاده

سرشار غربی‌ها قرار گرفته است. به نظر برخی صاحب‌نظران، غربی‌ها، ترتیب علوم را از کتاب *احصاء العلوم* او فرا گرفته‌اند. (دانش مسلمین، ص 335-365) وی نخستین فیلسوف بزرگ اسلامی است که در علم سیاست نیز آرایه داشته است. از کتاب *آراء اهل المدينة الفاضله* او، تشیع اثبات می‌شود. این فیلسوف مسلمان، در «شرح رساله زنون» می‌گوید: «و اما المعاد، فقد ورد به الشرع، و نحن نبتغ علی وفق ما امر به الشرع و النبی». (ز.ک: شرح رساله زنون، مبحث معاد) بدین گونه می‌نگریم که در مسئله مهم معاد جسمانی، خود را تابع شرع محمدی می‌داند؛ اگرچه با ابزار فلسفی (به دلیل نقص و ضعف این ابزار) نتواند معاد جسمانی عنصری را اثبات کند.

3. ابوعلی سینا (م 428 ق)

سخنان ابن سینا، درباره معاد جسمانی که در کتاب *الشفاء* و کتاب *النجاة* آمده، معروف است، و اعتقاد او را به معاد و حیاتی قرآنی به روشنی می‌رساند (و بر همه آثار او حاکم است):

«إنَّ المعادَ منه ما هو متقولٌ منَ الشرع، و لاسبیلَ إلی اثباته إلی من طریقِ الشریعة، و تصدیقِ خبرِ النبوة... و قد بسطتِ الشریعةُ الحقةُ التی أتابا بها نبیننا و سیدنا و مولانا محمد- صلی الله علیه و آله- حالَ السعادة و الشقاوة بحسبِ البدن.» (النجاة، ص 291؛ نیز معاد جسمانی در حکمت متعالیه، ص 131)

معاد جسمانی را باید از طریق شریعت، و اخبار پیامبر (ص) اثبات کرد. و از شریعت محمدی، تفصیل معاد بدنی، عنصری ذکر شده است.

نکته‌ای درباره تعابیر ابن سینا به نظر این جانب می‌رسد که ذکر آن بی‌مناسبت نیست. ایشان در کتب خود، همیشه- یا اغلب- به هنگام ذکر پیامبر اکرم (ص) این واژه‌ها را به کار می‌برد: «نبیننا/ سیدنا/ مولانا محمد (ص)» گمان قوی این است که شاید با آوردن کلمه «مولانا» می‌خواسته است در آن روزگار خفقان، اشاره کند به حدیث «من کنت مولاه...» و بدین سان تشیع خویش را اثبات کند.

نکته بسیار مهم دیگری که شیخ الرئیس - با صراحت و قاطعیت - آن را بیان کرده، و نباید از اهمیت بنیادین آن غفلت کرد، این است که «ما از راه فلسفه به هیچ حقیقتی از حقایق نمی‌رسیم، نه حقیقت مبدأ اول، نه حقیقت عقل، نه حقیقت نفس و نه حقیقت فلک و... و نه حتی حقیقت اعراض...» (التعلیقات، ص 34-35 و 137)

4. ابوریحان بیرونی (م 440 ق)

نوشته‌اند: «روح تحقیق و تدقیق، فکر نکته‌سنج و موشکاف، ذوق سلیم و هوش سرشار، سعه صدر و انصاف، و عشق به حقیقت و بی‌پروایی او در دریدن پرده‌های تعصب و خرافات، برای رسیدن به آن، در قرون وسطی بی‌نظیر است؛ و با اینکه قرن‌ها از زمان او می‌گذرد، افکارش تازه و جوان و نزدیک‌تر به افکار دانشمندان کنونی است تا به فضایی عصر خود... با ابوعلی سینا مکاتبات و مباحثاتی داشته است.» (دایرةالمعارف فارسی، ذیل بیرونی)

شهید مطهری درباره ابوریحان می‌نویسد: «ابوریحان، در گفتارهایش نشان داده... که کوچک‌ترین استنباطی که احیاناً، از ظواهر آیات قرآن می‌کند، به مراتب بر یافته‌های فلاسفه ترجیح می‌دهد.» (ر.ک: مجموعه آثار، 102/13)

پرفسور عبدالجواد فلاطوری نیز می‌گوید: «ابوریحان، قرآن را بهترین کتاب آسمانی می‌داند...» (فلاطوری، 137/2)

اینها همه گواهی است بر ایمان قاطع و وحیانی و باورهای قرآنی این دانشمند و فلسفه‌شناس و تجربه‌گرای بزرگ.

در سخنان شهید مطهری، دو نکته جالب توجه و درخور تأمل وجود دارد:

1. از مطالب فلسفه، به «بافته‌ها» تعبیر کرده است.

2. بیرونی استنباط خود را از «از ظواهر آیات قرآن»، بر مطالب فلاسفه

ترجیح می‌داده است، که صریح است در اصل عقلایی حجیت ظواهر نزد بیرونی.

5. خواجه نصیرالدین طوسی (م 672 ق)

دانشمند و فیلسوف ایرانی، از بزرگ‌ترین ریاضی‌دانان و منجمان اسلام است. شهرت جاویدش به علت تحقیقاتی است که در مثلثات کرده، و مدارج این علم را نزد مسلمانان، در کتاب *شکل القطاع* به اوج رسانیده، و نماینده اوج این علم نزد ریاضیون قرون وسطایی است. این کتاب به زبان فرانسه ترجمه شده، و در سال 1891 میلادی به چاپ رسیده، و مرجع استفاده غربی‌ها در علم مثلثات بوده و هست. (دائرةالمعارف فارسی، نصیرالدین طوسی و شکل القطاع)

خواجه طوسی، به جز اینکه یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ است، و آثار فلسفی اقدمین را شرح کرده، از متکلمان و عقیده‌شناسان بزرگ نیز می‌باشد که کتاب *تجرید الکلام*، شاهی بر این سخن است. مراتب اعتقادی و ختومات و توسلات و کوی این دانشمند بزرگ نیاز به گفتگو ندارد.

نمی‌خواهیم در این واقعیت تردید روا داریم که حکیم طوسی، به فلسفه اسلامی (ضمن کوشش برای حفظ دیگر علوم...) کمک‌های شایان کرد، و در تثبیت و نشر و گسترش آن تأثیری عمده داشت، چه با نوشتن کتاب بسیار با ارزش *شرح اشارات*، و پاسخ‌گویی به اشکالات فخر رازی (م 606 ق) بر شیخ الرئیس... و چه با تألیف کتاب *مصارع المصارع*، در رد اشکالات ابوالفتح شهرستانی خراسانی (م 549 ق) مؤلف *الملل و النحل* در کتاب *مصارعة الفلاسفة* (ر.ک: نصیرالدین طوسی، فیلسوف گفتگو) اما نباید در این باره مبالغه کنیم، و از یاد ببریم که او در مقدمه همان *شرح اشارات*، فلسفه را افکاری می‌خواند مخلوط با اوهام، و همیشه روزگار مورد اختلافی پایان‌ناپذیر. (شرح اشارات، 1/2) نیز در *تجرید الکلام*، بنیاد فلسفه یونانی را متزلزل بلکه ویران می‌سازد، با رد قاطع «قاعدة الواحد...» و تخطئه شدید براهین «عقول عشره»... و اگر از فلسفه یونانی - که اصل فلسفه اسلامی است - قاعدة الواحد را بگیریم، اثبات عقول عشره³ ممکن نمی‌شود؛ و اگر عقول عشره اثبات نشد، نظام الهیات یونانی ویران می‌گردد، و سپس فلسفه اسلامی

همچنین خواجه طوسی، در نمط هفتم از شرح اشارات، با همه اصراری که دارد تا عقاید شخصی خود را ابراز ندارد، نظر فلسفی ابن سینا را درباره علم باری تعالی به شدت مورد اشکال و رد قرار می‌دهد، و در برابر آن، تعبیر کوبنده قرآنی را به کار می‌برد: «تعالی الله عن ذلك مخلوفاً كبيراً.» (همان، 299/2-307)

آری، این فیلسوف بزرگ، و متکلم سترگ، و مصلح اجتماعی، و نگاهبان جلیل القدر موارث فرهنگ اسلامی، در دوران ظلمت‌های بزرگ تاریخی... به ایمان و حیانی خویش به سختی پایبند بوده است، چنان‌که در کتاب تجرید بر اثبات معاد عنصری قرآنی تأکید بسیار می‌کند، و آن را امری ممکن و واقعی می‌شمارد. همچنین «حدیث غدیر» را متواتر می‌خواند و وصیت می‌کند او را در پایین پای دو امام معصوم (علیهما السلام) به خاک سپارند.

6. میر محمدباقر داماد حسینی (م 1040 ق)

این فیلسوف بزرگ را که در وجه فلسفی، کتابی گران‌سنگ مانند قبسات دارد، و فلسفه یونانی را نقد می‌کند، باید از علما و رجال حدیث نیز به شمار آورد. وی درباره اخبار و احادیث می‌گوید: «احادیثهم الجامعة لمكونات العلم، و غامضات الحکمة.»⁴ (القبسات، ص 142)

همچنین این فیلسوف معتقد، درباره اهمیت نهج البلاغه و خطبه‌های آن می‌گوید: «علی أسالیب و حیاتیة، و موازین فرقانیة.»⁴ (الرواشح السماویة فی شرح الاحادیث الامامیه، ص 3) بدین گونه می‌نگریم زمینه‌های فطری ایمانی این بزرگان- همه جا و همه گونه- خود را نشان می‌دهد.

درباره این فیلسوف بزرگ، ریاضیات شرعی و عبادات و اوراد و ختومات وی (از جمله، ختمی از ختومات آیات آخر سوره حشر) اهمیت بسیار دارد.

7. صدر المتألهین شیرازی (م 1050 ق)

برخی از ارادتمندان به جناب ملا صدرا، برای تأکید بر مقام ایمانی و اعتقادی

ایشان، سفرهای پیاده جناب صدرالمتألهین شیرازی به مکه مکرمه را مطرح می‌کنند. جای کمترین تردیدی در این موضوع نیست که صدرالمتألهین، از هر جای ایران، و هر چند سفر (حتی اگر یک سفر)، پیاده به حج خانه خدا و زیارت بیت الحرام مشرف شده باشد، اهمیتی بسیار دارد. نویسنده این سطور، در سفری که به حج خانه خدا و زیارت بیت الله الحرام (سال 1361ش) موفق گشت، از اول ورود به مکه مکرمه، از مسجد تنعیم، با بعضی از همراهان تا بیت الله پیاده رفت، و همی آرزو می‌کرد که کاش از خانه خود تا اینجا آمده بود...

بزرگان گفته‌اند: «تأمل، حج عقل است.» و جناب ملاصدرا- با تأملی بزرگ- به حج عقل نیز نائل آمد. البته همین حج تن هم، در واقع حج عقل است، و باید حج عقل و سفر روح و سعی دل نیز باشد. به هر حال، در زندگی علمی و فلسفی جناب ملاصدرا واقعیتی بسیار مهم وجود دارد، و آن «استغفاریه» ای است که در کتاب *الحکمة العرشیه* آمده است. صدرالمتألهین، خود به ارزیابی و ارزش‌گذاری حکمت متعالیه خویش پرداخته، و حاصل آن، این استغفاریه شده است.

وصیت‌نامه ملاصدرا

کتاب *الحکمة العرشیه*، پس از کتاب *اسفار* و کتاب *المبدأ و المعاد* نوشته شده است. ملاصدرا در پایان کتاب، زیر عنوان «ختم و وصیه»، چنین می‌گوید:

«يقولُ هذا العبدُ الذليلُ: إنني أستعبدُ بالله ربِّي العجلیل، فی جمیع أقوالی و أفعالی و معتقداتی و مصنفاتی، مِن:

- كلِّ ما یقدِّحُ فی صحَّةِ متابَعَةِ الشَّرِیعَةِ، الَّتِی أتاها بِها سَیِّدُ المرسلین و خاتمُ النَّبِیین- علیه أفضلُ صلواتِ المصلِّین- أو یُشعِرُ بوهنِ بالعزیمَةِ و الدِّین- أو ضَعْفِ فی التمسِّکِ بالحبلِ المتین، لِأَنِّی أَعْلَمُ یقیناً: أَنَّهُ لا یَمکنُ لِأحدٍ أنْ یَعْبُدَ اللهَ- کما هو أَهلُهُ و مستحقُّهُ- إلا بتوسُّطِ مَنْ لَهُ الاسمُ الأعظم، و هو الانسانُ الکامل، المُکْمَل، خلیفَةُ الله بالخِلافَةِ الکبری...»⁶ (*الحکمة العرشیه*، ص 285-288)

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

این وصیت‌نامه نیازی به شرح ندارد، و کمال قوت ایمان صاحب خود را می‌رساند. میرزای قمی می‌گوید: «بسیار مرد بزرگی می‌خواهد که بعد مجاهده بسیار، مطلبی را بفهمد، منظم کند، و به مجرد اینکه کلامی از معصوم به او برسد، از فکر خود دست بردارد و به حقیقت کلام معصوم عمل کند...» (قم‌نامه، ص 367) با این وصیت می‌بینیم که صدرالمآلهین، همان مرد بزرگ و بسیار بزرگ است.

نیازی نیست که برای مستندسازی سخن ملاصدرا از میان آرا و افکار ایشان مثال بیاوریم... آیا معاد مثالی (که بزرگان هم تصریح کرده‌اند که مخالف صریح آیات و اخبار است، و امام خمینی می‌گوید، مخالف عقاید مردم مسلمان است و...) و وحدت وجود با توجه به اینکه در این جهت، فرقی میان وحدت تشکیکی و وحدت اطلاقی نیست، و مرجع وحدت تشکیکی نیز به اطاعتی است، و گرنه «وحدت» تحقق پیدا نمی‌کند؛ همچنین مادیه الحدوث بودن نفس، نیز قطع عذاب از اهل خلود، یا نیاز میوه‌های بهشتی به رسیدن، و رسیدن آن میوه‌ها با حرارت آتش جهنم که وارد بهشت می‌شود؟!⁸ و... اینها بهترین مثال برای واقعیت استغفاریه ایشان نیست؟

در اینجا، ما با افتخار از ملا صدرا یاد می‌کنیم و یادآور می‌شویم که با وجود چنین استغفاریه‌ای (با جملات صریح اخباری، نه شرطی و تعلیقی) نباید از حکمی فقهی که در این مقام پیش می‌آید، غفلت کرد. و آن حکیم- بنا بر ملاکات مسلم و معلوم- این است که نمی‌شود فلسفه ایشان را ترویج کرد، یا تدریس نمود، یا شرح و تألیف در آن باره عرضه داشت، یا به نام فلسفه و حکمت اسلامی مطرح ساخت، یا حضور آن را در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها مورد تأیید و تأکید قرار داد، مگر اینکه در هر مورد- به صورتی صریح و روشن- این استغفاریه یادآوری شود... و اگر جز این‌گونه عمل شود- که تا کنون شده است- موجب اذاء شدید روح مؤمن است که از اعظم کبایر است، آن هم کبیره مستمره، و نه به عنوان قیاس، بلکه با «تنقیح مناط»، در حکم عمل بر خلاف رضا و نظر واقف

است در مورد اعمال وقفی (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ، فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ)، و حداقل رعایت احتیاط در این باره لازم قطعی است.

نکته بسیار مهم دیگری که حکم فقهی یاد شده را تحکیم و تسجیل می‌کند، و باید عقلاً و شرعاً و وجداناً به آن توجه کرد، نظرشان از انشای این استغفاریه و ثبت آن در کتاب *الحکمة العرشیه*، صرفاً عرض یک استغفار به درگاه ذات کبریایی حضرت ذوالجلال نبوده است، و گرنه می‌توانست در نمازها و عبادات شبانه آن را در عالم خلوت خویش انجام دهد، یا در سفرهای حج و به هنگام طواف خانه کعبه که استغفار و اعتراف به گناهان مستحب هم هست. بدان بپردازد؛ پس معلوم می‌شود نظر ایشان، سپردن حقیقتی به تاریخ اندیشه و شناخت مردمان آینده بوده است، تا مبادرتی باشد خداپسند. پیش از دیگران. به ارزیابی مؤنانه فلسفه خویش.

در اینجا توجه به این نکته بسیار مهم نیز لازم است که فیلسوف عارفی چون ملا صدرای شیعی جعفری می‌گوید: رسیدن به قرب تالهی. در معرفت و عبادت. فقط به دلالت معصوم (ع) ممکن است و بس که خود، تعبیر به «مَنْ لَهُ الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ» و «صاحب خلافت کبرای الهی» می‌کند؛ و ابوحامد غزالی، برای کمک به حکومت سلجوقی، کتاب‌هایی (*القسطاس المستقیم⁹ المستظهری، حجة الحق...*)، در رد اعتقاد به معصوم می‌نویسد.

این انسان فاقد ادراک‌های شناختی، در مدارج تاله نمی‌داند که وصول به درجات قرب، به جز با دلالت معصوم که صاحب «علم صحیح» است، ناممکن است. و این فرق جوهری «جعفریت» و «شعریت»، و تصوفی که غزالی در دوره دوم عمر از آن دم می‌زند (و الحمد لله الذی هدانا لهذا، و ما کُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ).

8. آقا علی حکیم (م 1307ق)

آقا علی مدرس، یا آقا علی حکیم، از فلسفه‌دانان قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم هجری است. برخی از اهل نظر، او را در فهم فلسفه و درک مطالب

فلسفی بر جناب ملا صدرا مقدم دانسته‌اند... (الهیات الهی و الهیات بشری، [نظرها]، ص 529 به بعد)

وی می‌گوید: «مقام تدبیر، غیر از مقام بحث علمی باشد، و غیر ریسمان بازی‌های ملایی، که گاه به لم» و «لا نُسَلِّم» می‌گذرد. اینجا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند. طریق نجات آن است که انسان، پس از اطلاع بر رؤس مسائل اعتقادیّه، بنای خود را بر این گذارد که هر یک از آنها که مطابق اعتقاد ائمه معصومین (ع) است، معتقد باشد و هر یک از آنها مطابق نباشد، منکر، به همین قدر ناجی شود.» (همان، ص 528) این بیان به خوبی نشان می‌دهد که این بزرگان، در نهایت، فقط اعتقادات دینی و باورهای ایمانی و تعالیم معصومین (ع) را مایه رستگاری و نجات می‌دانسته‌اند و بس.

9. سید ابوالحسن رفیعی قزوینی (م 1395 ق)

علامه رفیعی قزوینی، از فقهای فیلسوف است، یعنی علاوه بر مقام فقاہت و داشتن رساله، از استادان متبحر در فلسفه صدرای و استاد امام خمینی (ره) در فلسفه است. تعبیر استاد سید جلال‌الدین آشتیانی درباره ایشان چنین است: «سید سادات اعظم الحکماء.» (گفتگوی دین و فلسفه، ص 12)

اکنون ببینیم این شخصیت فلسفی و این سید سادات اعظم حکما چه می‌گوید: «قول چهارم [درباره معاد]، مذهب صدر الحکماء است که می‌فرماید: نفس بعد از مفارقت از بدن عنصری، همیشه خیال بدن دنیوی خود را می‌نماید. چون قوه خیال در نفس بعد از موت باقی است و همین که خیال بدن خود را نمود، بدنی مطابق بدن دنیوی از نفس صادر می‌شود، و نفس با چنین بدنی که از قدرت خیال بر اختراع بدن حاصل شده است در معاد، محشور خواهد شد، و ثواب و عقاب او با همین بدن است... لیکن در نزد این ضعیف، التزام به این قول، بسیار صعب و دشوار است، زیرا که به طور قطع، مخالف با ظواهر بسیاری از آیات و مباین با اخبار معتبره است.» (غوصی در بحر معرفت، ص 167)

ملاحظه می‌کنید که باور به قرآن کریم و تقید به ظواهر آیات آن، همچنین حفظ حقایق اخبار، این عالم فیلسوف و فقیه را وا می‌دارد تا معاد مثالی اسفار را از بنیاد رد کند، و ناموافق با قرآن و احادیث بداند.

ایشان درباره «وحدت اطلاق وجود» نیز چنین می‌گوید: «... با صریح شرع انور، مغایرت کلی داشته، و مرجع آن به انکار واجب الوجود بالذات و نفی مقام شامخ احدیت است... و با اعتقاد بدان باید بیشتر مسائل و قواعد عقلی حکمت (را) به دور ریخته و آن‌ها را از اعتبار علمی ساقط کنیم؛ و در مثل، علیت حق تعالی و معلولیت ممکنات، و حاجت ممکن در وجود خود به واجب، و اساس خداپرستی و بندگی را با اعتقاد بدین قسم از وحدت وجود باید به کناری بگذاریم، و به علاوه، منکر محسوسات و خواص و آثار و تباین ذاتی اشیاء نیز بشویم.» (همان، ص 128)

معروف است که علامه رفیعی قزوینی، مطالب فلسفی و مبانی عرفانی را خوب می‌فهمیده و روشن بیان می‌کرده است. از همین سخنان که اکنون از ایشان نقل کردیم، این فهم روشن، به خوبی آشکار می‌شود، کسانی که می‌گویند تفکیکیان، مطالبی از حکمت و عرفان را تحریف می‌کنند، با همه ادعا، خود، باطن مطالب را نفهمیده‌اند، و مقلدانی ساده‌اندیش و طوطی اطوارانی بیش نیستند!! کجا و کی این‌گونه کسان درک و فهمی و استعداد و ذوقی، حتی به درجاتی پایین‌تر از مثل علامه رفیعی قزوینی دارند؟ و سخنان صریح ایشان را درباره وحدت اطلاق (که در فتوحات، 409/2 و در فصّ هارونی بدان تصریح شده است) ملاحظه کردید.

آیات ایشان هم به امثال شیخ ابن عربی و صدرالدین قونوی و... تهمت زده و سخنان آنان را تحریف کرده‌اند (و لا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

10. شیخ محمدتقی آملی (م 1391 ق)

این عالم متقی که از وی به «حکیم فاضل» (نقباء البشر، 267/1) تعبیر شده است، صاحب تألیفاتی چند است از جمله: حاشیه بر شرح اشارات، شرح بر شرح

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

منظومه، که در دو جلد به چاپ رسیده، و بهترین شرح شناخته شده است. استاد جلال‌الدین همایی از ایشان این‌گونه یاد کرده است: «فقیه نبیه، و فیلسوف عالی‌مقام...» (دیوان سنا، ص 199)

وی پس از شرح مبسوط و کاملاً فلسفی و تخصصی درباره «معاد مثالی...» چنین می‌گوید: «هذا غاية ما يمكن أن يقال في هذه الطريقة... و (لعمري) إن هذا غير مطابق مع ما نطق عليه الشرع المقدس - على صاعده السلام و التّحية - و أنا أشهد الله و ملائكته و أنبيائه و رؤسله، أنني اعتقد في هذه الساعة الثلاث من يوم الأحد الرابع عشر من شهر شعبان المعظم، سنة 1368 (ق)، في أمر المعاد الجسماني، بما نطق به القرآن الكريم، و اعتقد به محمدًا - و الأئمة المعصومين - صلوات الله عليهم اجمعين - و عليه أطبقت الأمة الاسلاميّة، و لا أنكر من قدرة الله شيئاً...» (ذُررُ الفوائد، 460/2)

آنچه (در شرح معاد مثالی اسفار - در اینجا) گفتیم، نهایت توضیح و تقریری است که می‌شود در این باره گفت... و به جان خودم سوگند که این معاد، آن معادی نیست که دین مقدس اسلام گفته است... و من (شیخ محمدتقی آملی...)، در این ساعت - که ساعت سوم، از روز یکشنبه چهاردهم ماه شعبان المعظم سال 1368 هجری قمری است - خداوند و فرشتگان و پیامبران و رسولان او را شاهد می‌گیرم در امر معاد جسمانی که به آن معادی اعتقادی دارم که قرآن کریم گفته، و حضرت محمد (ص) و ائمه معصومین (ع) به آن اعتقاد داشته‌اند، معادی که همه مسلمانان به آن معتقدند؛ و من (در امر معاد، و بازگرداندن ابدان مردمان در قیامت)، منکر ذره‌ای از قدرت مطلقه خداوند متعال نیستم. این سخنان مؤمنانه و صریح و قاطع، هیچ‌گونه نیازی به توضیح ندارد. و از آن - آن هم متخصصی در فن - به خوبی استفاده می‌شود که اظهارات فلسفی و افکار فلاسفه چیزی است، و حقایق قرآنی محمدی اوصیایی چیزی دیگر... و تفاوت از زمین تا آسمان است، حکمت مُنزله و آیات مرسله الهی آسمانی کجا، و اظهارات من عندی و سراسر اختلاف بشری کجا؟ 800 سال، اثبات اصالت ماهیت و تأکید بر صحت آن و

صحت مسائل متفرع بر آن، و اکنون 400 سال، رد اصالت ماهیت و مسائل متفرع بر آن، و ادعای صحت اصالت وجود و مسائل متفرع بر آن؟! اینهاست افکار و اظهار نظرهایی که ذره‌ای قابل قرار گرفتن در کنار حقایق الهیه و علوم صحیح اوصیایی نیست. چنین افکاری- ناقص، اختلافی و همه گونه نقدپذیر- چگونه ممکن است، تریبون دین خدا و فهم دین باشد؟! (ما یَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ)، ده تن از بزرگان فلسفه و شناخت را ذکر کردیم، و دیدیم که هر یک به گونه‌ای، بر باور دینی و ایمان و حیانی تأکید کرده‌اند، و با همه اطلاع‌ی که از فلسفه و عرفان داشته‌اند، آن مفاهیم و اصطلاحات را حقایقی مسلم ندانسته‌اند، که بتوان مبنای اعتقادات قرار داد؛ بلکه آن همه ورزهای فکری و فناوری‌ها بحثی است که اگر به تعبیر امام خمینی (کسانی که شایستگی برای خواندن فلسفه دارند، به طوری که منحرف نشوند، کم‌اند) (زندگانی آیت الله بروجردی، ص 388) موجب انحراف نشود، و مدرّسان، مقلدپرور نباشند و طلاب مستعد، به سوی استقلال در شناخت و قدرت تفکر مستقل سوق داده شوند، ممکن است در مقام مناظرات سودمند باشد. در پایان این نوشتار، نقل رباعی، از بابا افضل کاشانی بسیار سودمند است:

ای فلسفی، از نبی نداری بخشی ز آن است که از یقین نداری نقشی
چون در ره تحقیق ستورت مآند از بهر خدا بجو به از این رخی
(رباعیات بابا افضل کاشانی، رباعی 429)

البته این سخن درباره فلسفه‌گرایانی درست است که به افکار و مفاهیم فلسفی معتقد و معنی باشند، که اگر چنین باشد، البته از پیامبر اکرم (ص) و دین او و تعالیم سره و ناب او بخشی و بهره‌ای ندارند... زیرا پیامبر اکرم (ص)، خود، رجوع به «غیر القرآن» را رد کرده است (ترجمة الحیاء، 263/2) و امام علی (ع) فرموده است: «لا فاقه بعد القرآن»¹⁰؛ امام صادق (ع) نیز فرموده است: «كذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا، وَ هُوَ مَتَمَسِكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا» (= دروغ می‌گوید کسی که خود را شیعه ما و پیرو ما می‌داند، و دنبال دیگران می‌رود). (بحار الانوار، 98/2)

آری، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «خَيْرُ الْقِيَّ فِي الْقَلْبِ، الْيَقِينُ» (= بهترین سرمایه قلب، یقین است). (ترجمة الحياة، 165/1) و این یقین، جز یقین ایمانی نیست که از حیاتیات و تأمل در آنها حاصل می‌شود، نه از فلسفیات و عرفانیات و تبخّر در آنها. پیامبر اکرم (ص) - در حدیثی معتبر - حکمت را منحصر در تعالیم خود و اوصیای خود دانستند و روشن است که «یقین کامل»، از «حکمت راستین» (علم نبوی و اوصیایی) حاصل می‌شود. حدیث این است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحِكْمَةَ فِيْنَا اَهْلَ الْبَيْتِ» (= سپاس تقدیم پیشگاه خداوندی است که حکمت را - فقط - در نزد ما قرار داد). (بحار الانوار، 175/40)

پس بزرگانی که اطلاعات وسیع فلسفی داشته، اما اعتقادات فلسفی نداشته‌اند، از حوزه رباعی بابا خارج‌اند، و از دین محمدی و حقایق اوصیایی بخشی و بهره‌ای، بلکه بخش‌ها و بهره‌ها برده‌اند از جمله، جناب علامه سید محمدحسین طباطبایی (م 1360 ش) که در بیان جدایی قطعی قرآن و فلسفه و عرفان، به صراحت می‌گوید: «... و جمعهم فی ذلک کزوايا المثلث، کما زدت فی مقدار واحدة فیها نقصته من الآخرین و بالعکس.» (= جمع میان آرای اهل فلسفه و عرفان با تعالیم قرآن، مانند تغییر در زاویه‌های مثلث است، که بر هر زاویه زیاد کنی از زاویه دیگر کاسته خواهد شد (یعنی امری محال است). (المیزان، 282/5 و 283)

وی در ردّ وحدت وجود می‌گوید: «فعل (مخلوقات)، غیر از فاعل (خالق) است.» (بررسی‌های اسلامی، 90/2)

نیز در پرهیز کردن از آمیختن محتوای آیات آسمانی با افکار و اوهام فلسفی می‌گوید: «از اینکه در تفسیر، مطالب فلسفی را وارد کنم، اجتناب ورزیدم.» (الهیات الهی و الهیات بشری، ص 742 و 760) وی از واژه «اجتناب» استفاده می‌کند که در مورد گناهان به کار می‌رود، یعنی این گناه را مرتکب نشدم که مطالب فلسفی را وارد قرآن کنم، و تفسیر التقاطی بنوسیم.

علامه، منطق قرآنی (طریق تفکر قرآنی) را از منطق یونانی (که امروزه همه گونه مورد نقد و خدشه واقع شده است) کاملاً جدا می‌داند. (همان‌جا)

وی توصیه می‌کند که معاد «اسفار» خوانده نشود، چون شبهه و ایراد دارد و در کتاب *نهایة الحکمة* که سخنی از مراحل نهایی فلسفه است، ابدأً مسئله معاد را مطرح نمی‌کند.

علامه طباطبایی، در مقام انکار عرفان محیی‌الدینی و نفی اینکه او اهل طریق و سلوک بوده است، قاطعانه و صریح می‌گوید: «چطور می‌شود محیی‌الدین را اهل طریق دانست، با وجودی که متوکل را از اولیای خدا می‌داند؟!» (روح مجرد، ص 436)

نظر علامه درباره این سخن، به این بیان ابن عربی است که در شرح اینکه کسانی هم به خلافت ظاهری می‌رسند و هم به خلافت باطنی و تکوینی و صاحب تصرف در عالم‌اند، این‌گونه کسان صاحب هر دو مقام (خلافت ظاهری و خلافت باطنی) را این سان می‌شمارد و نام می‌برد:

«... و مِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ ظَاهِرَ الْحَكْمِ وَيَحْوِزُ الْخِلَافَةَ الظَّاهِرَةَ كَمَا حَازَ الْخِلَافَةَ الْبَاطِنَةَ، مِنْ جِهَةِ الْمَقَامِ، كَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَمَعَاوِيَةُ ابْنُ يَزِيدَ وَعُمَرُ ابْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَالْمَتَوَكَّلُ؛ وَفَهُمْ مَنْ لَهُ فِي الظَّاهِرِ، كَأَحْمَدَ بْنَ هَارُونَ الرَّشِيدِ السَّبْتِيَّ وَكَأَبِي يَزِيدَ الْبَسْطَامِيَّ ...» (فتوحات مکیه، 6/2)

و جای شگفتی بسیار- و تأسف بی‌پایان- است که استادی با جلالت شأن و اطلاعات وسیع علامه طباطبایی می‌گوید: «محیی‌الدین اهل طریق نبوده است»، و شاگردی فاضل (سید جلال‌الدین آشتیانی) می‌گوید: «محیی‌الدین بدون تردید در بین عرفای اسلامی، بزرگ‌ترین عارف و صوفی است... برخی از او تعبیر به غوث اعظم و اکبر نموده‌اند.» (شرح مقدمه قیصری، ص 44)¹¹ آیا از نظر علامه طباطبایی این سخن درست است، و غوث اعظم نامیدن ابن عربی ذره‌ای ارزش دارد؟ به کسی که «اهل طریق» نبوده است، چگونه بزرگ‌ترین عارف اسلامی تواند بود؟ و چه سان غوث اعظمی به شمار خواهد آمد؟

و باز مایه تعجب و تأسف است که شاگرد بزرگوار دیگری (استاد شهید مطهری)، ایشان را «پدر عرفان اسلامی» می‌نامد؟! چگونه کسی که «اهل طریق»

نبوده است، پدر عرفان اسلامی شده است؟

بنا بر نظر علامه طباطبایی، تعبیرهایی از قبیل «المکاشف المحقق» (ملاصدرا)، و «قدوة المکاشفین» (حاج ملا هادی سبزواری) نیز فاقد هر گونه معنی و ارزش و محصلی است!!

اینهاست مطالب و معارف (!!!) و مفاهیمی که تفکیک میان آنها و تعالیم قرآنی حکمت محمدی و معالم اوصیایی را واجب می‌سازد، و نجات معارف قرآنی و حقایق وحیانی را که با تعالیم معصومین (ع) - که دارندگان علم صحیح‌اند - تبیین گشته است، به حدّ واجب قطعی می‌رساند.

نتیجه‌گیری

حاصل سخن اینکه با تلاش هدفدار مخالفان فرهنگ و اندیشه اسلامی - شعاع آموزه‌های دین آن‌چنان بر ژرفای آن تابیده و در تار و پود زندگی آنان تنیده است که با دل‌مشغولی عمری و سر کردن و درگیری ده‌ها سال از عمر با یافته‌های بیگانگان همچنان به اصول و ارزش‌های آیین مقدس خود تا پایان پایبند بوده‌اند: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». (صف: 8)

خس خسانه می‌رود بر روی آب	آب صافی می‌رود بی‌اضطراب
مضطرب می‌شکافد نیمه‌شب	ژاژ می‌خاید ز کینه بوله‌ب
آن مسیحا مرده زنده می‌کند	و آن جهود از خشم سبالت می‌کند
بانگ سگ هرگز رسد در گوش ماه	خاصه ماهی که بود خاص اله

(مثنوی، 197/2)



پی‌نوشت‌ها:

1. مرسیون (Marcion) یا مرقیون (متوفای حدود 160 م) بنیانگذار مرقونیه، یکی از مسیحیان آسیای صغیر عقیده داشت مسیحیت وحی کاملاً تازه‌ای است که هیچ ارتباطی با عهد عتیق یا دین یهودی ندارد. وی نخستین فهرست شناخته شده کانون/قانون کتاب مقدس مسیحیان را که بر طبق معتقدات خودش ویراسته بود، انتشار داد. (فرهنگ ادیان جهان، ص 580-581)
2. مقدمه شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی.
3. عقول عشره، اسطوره‌ای که بر شاکله ایزدان‌پرستی شرک‌آلود یونان باستان ساخته شده... (تفکیک مکتب‌ها و مکتب تفکیک، ص 374)
4. احادیث و اخبار محمد و آل محمد (ص)، جامع علوم پنهانی، و حکمت عمیق ربّانی است.
5. سخنان علی (ع)، دارای ساختار سخنان آسمانی است، و هماهنگ با معیارهای قرآنی.
6. این بنده ذلیل می‌گوید: به پروردگار جلیل پناه می‌برم، از همه آنچه در سخنانم و کارهایم و اعتقاداتم و تألیفاتم آمده است که به پیروی صحیح از شریعتی که سرور رسولان و خاتم پیامبران- بر او باد بهترین دروهای درود فرستندگان- برای ما آورده است، صدمه می‌زند (و عقاید دینی را معیوب می‌کند)، یا چیزهایی که مُشعر به نوعی سستی در اعتقاد راسخ دینی [مثلاً معاد مثالی، در برابر معاد عنصری قرآنی] است، یا باعث ضعفی در چنگ زدن به حبل المتین الهی است، زیرا من یقین دارم که برای هیچ کس امکان ندارد که خداوند را- چنان‌که باید و شاید- عبادت کند (و بشناسد)، مگر به وسیله هدایت کسی که دارای اسم اعظم است؛ و این کس، همان انسان کامل است که کامل‌کننده دیگران است یعنی صاحب خلافت کبری از جانب خداوند....
7. مناهج الوصول الی علم الاصول، 377/1-378.
8. اسفار، 296-293/9.
9. شیخ استاد، متأله قرآنی، شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (م 1346ش)، در جلد چهارم کتاب پر ارج بیان الفرقان، مطالب و شبهات القسطاس المستقیم ابوحماد غزالی را پاسخ داده، و سستی آن سخنان را نشان داده‌اند.
10. «وَ اعلموا أَنَّهُ لیسَ علیَ أَحَدٍ بعدَ القرآنِ من فاقَةٍ...» (ترجمه نهج البلاغه، ص 236)

11. در این مقدمه ملاحظه کنید که مرحوم آشتیانی چه چیزها درباره ابن عربی نوشته است. وی این اوهام را علمیت دانسته و گفته است: اهل تفکیک، علمیت را از حوزه مشهد گرفتند!!

منابع

- الاسفار الاربعه؛ صدر المتألهین محمد ابن ابراهیم شیرازی، ج 2، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1981م.
- الاصول من الکافی؛ محمد ابن یعقوب کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، ج 3، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1388ق.
- التعليقات؛ حسین ابن علی ابن سینا، حقه و قدم له الدكتور عبدالرحمن بدوی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، 1404ق.
- الحکمة العرشیه؛ صدر المتألهین محمد ابن ابراهیم شیرازی، تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی، انتشارات مولی، تهران، 1361.
- الحیة؛ محمدرضا حکیمی، ترجمه احمد آرام، ج 9، انتشارات دلیل ما، قم، 1387.
- الرواشح السماویة؛ میر محمد باقر استرآبادی، چاپ سنگی، تهران، 1311ق.
- الفهرست؛ محمد ابن حسن طوسی، به کوشش محمود رامیار، افسست از روی چاپ اسپرنگر، چاپخانه دانشگاه مشهد، 1351.
- الهیات الهی و الهیات بشری؛ محمدرضا حکیمی، ج 1، انتشارات دلیل ما، قم، 1388.
- المیزان فی التفسیر القرآن؛ علامه محمدحسین طباطبایی، ج 3، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1393ق.
- النجاة فی الحکمة المنطقية و الطبیعة الالهية؛ حسین ابن علی ابن سینا، ج 2، المکتبة المرتضویة، تهران، 1364.
- بحار الانوار؛ محمد باقر مجلسی، ج 2، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1403ق.
- بررسی های اسلامی؛ محمدحسین طباطبایی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، انتشارات هجرت، قم، 1397ق.
- بیان الفرقان فی میزان القرآن؛ مجتبی قزوینی خراسانی، انتشارات زوار، مشهد، 1375ق.
- تاریخ فلسفه در اسلام؛ میر محمد شریف، تهیه و گردآوری و ترجمه زیر نظر نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1362.

- تاریخ فلسفه در جهان اسلام؛ حنا الفاخوری، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ 3، سازمان انتشارات و آموزش اسلامی، تهران، 1367.
- ترجمه نهج البلاغه؛ سید محمد دشتی، چ 1، انتشارات وجدانی، قم، 1381.
- دانش مسلمین؛ محمدرضا حکیمی، چ 16، انتشارات دلیل ما، قم، 1382.
- دائرةالمعارف فارسی؛ غلامحسین مصاحب، انتشارات فرانکلین، تهران، 1345.
- دائرةالمعارف القرآن العشرين؛ محمدفريد وجدی، چ 3، دار المعرفة، بیروت، 1971م.
- درر الفوائد (تعليقة على شرح المنظومة)؛ محمدتقی آملی، مرکز نشر الكتاب، تهران، بی تا.
- دیوان اشعار؛ جلال‌الدین همایی، به اهتمام دکتر ماهدخت همایی، چ 2، مؤسسه نشر هما، تهران، 1367.
- رباعیات بابا افضل؛ سعید نفیسی، چ 2، انتشارات فارابی، تهران، 1363.
- رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)؛ محمد ابن حسن طوسی، صححه و علقه علیه حسن المصطفوی، دانشگاه مشهد، 1348.
- رجال النجاشی؛ النجاشی الکوفی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، 1416ق.
- روح مجرد؛ سید محمدحسین تهرانی، چ 1، انتشارات حکمت، تهران، 1414ق.
- زنا-گانی آیت الله بروجردی؛ علی دوانی، چاپخانه حکمت، قم، 1340.
- شرح رساله زنون؛ ابونصر فارابی، بی تا، حیدرآباد، 1349ق.
- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم؛ سید جلال‌الدین آشتیانی، چ 2، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1370.
- عصر المؤمن؛ احمد فرید رفاعی، بی تا، قاهره، 1364ق.
- غوصی در بحر معرفت (۲۴ رساله علمی، فلسفی و عرفانی)؛ سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، چ 1، انتشارات اسلام، تهران، 1376.
- فرهنگ ادیان جهان؛ جان آر. هیلنز، ویراسته ع. پاشایی، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، قم، 1385.
- فلاطوری؛ سید عباس رفیعی‌پور، با مقدمه علامه حکیمی، چ 1، انتشارات دلیل ما، قم، 1383.
- قم‌نامه؛ سید حسین مدرسی طباطبایی، زیر نظر سید محمود مرعشی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، 1364.

- کتاب القبسات؛ میرمحمدباقر استرآبادی، به اهتمام مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، 1356.
- مجموعه آثار؛ مرتضی مطهری، چ6، انتشارات صدرا، تهران، 1380.
- معاد جسمانی در حکمت متعالیه؛ محمدرضا حکیمی، چ7، انتشارات دلیل ما، قم، 1388.
- نصیرالدین طوسی فیلسوف گفت و گو؛ ابراهیمی دینانی، هرمس، تهران، بی تا.
- نقباء البشر فی القرن الرابع العشر؛ محمدمحسن آقابرگ تهرانی، چ2، دار المرتضی للنشر، مشهد، 1404ق.

